

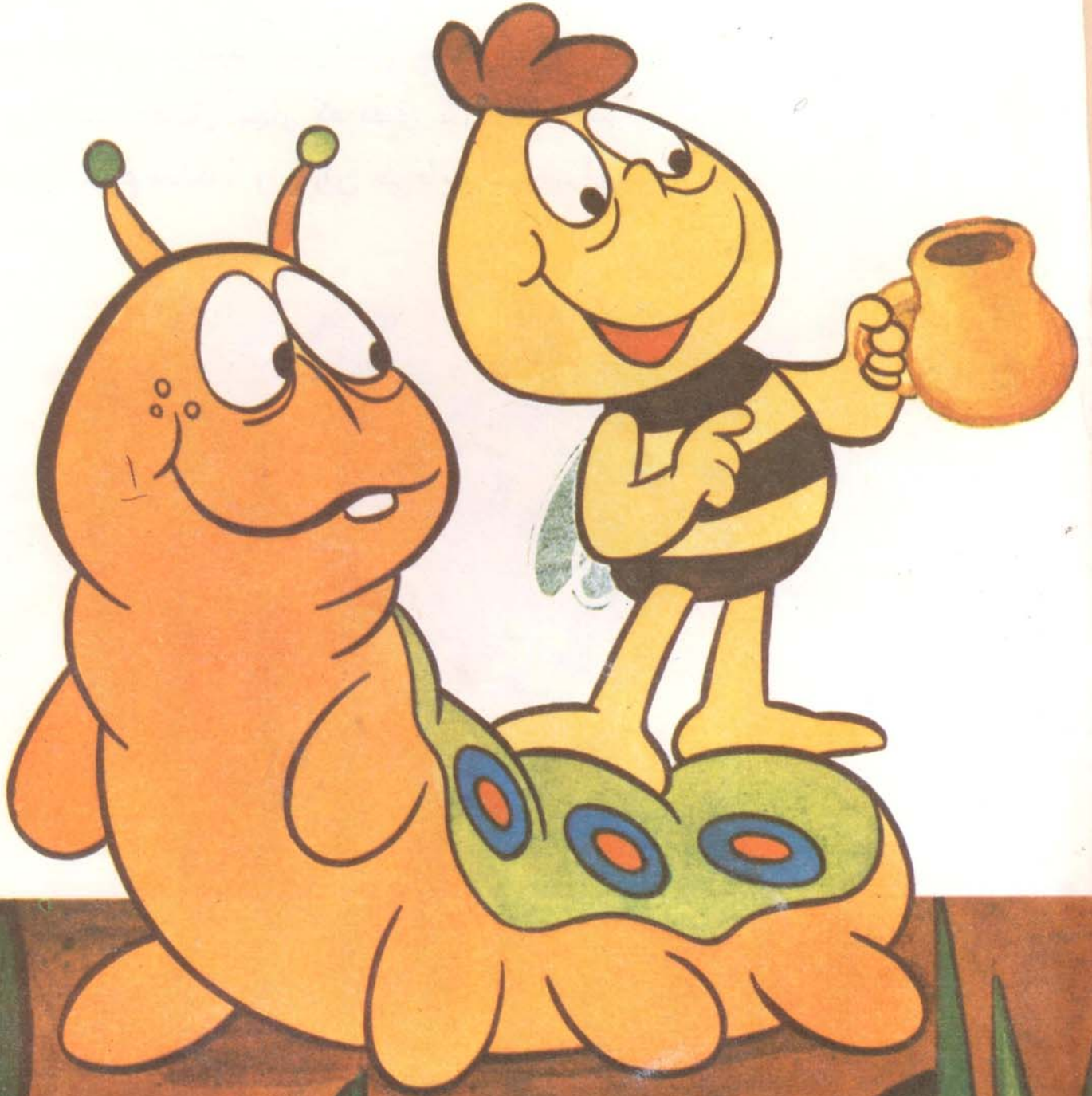
هاج زنبور عسل

داستان اول: اولین درس



این کتاب توسط اعضای فروم کودکانی و نوجوانانی برای استفاده شما به رایگان تهیه و آماده شده است. از پرداخت پول برای کتابهای این انجمن به فروشندگان سودجو اکیداً خودداری نمایید.

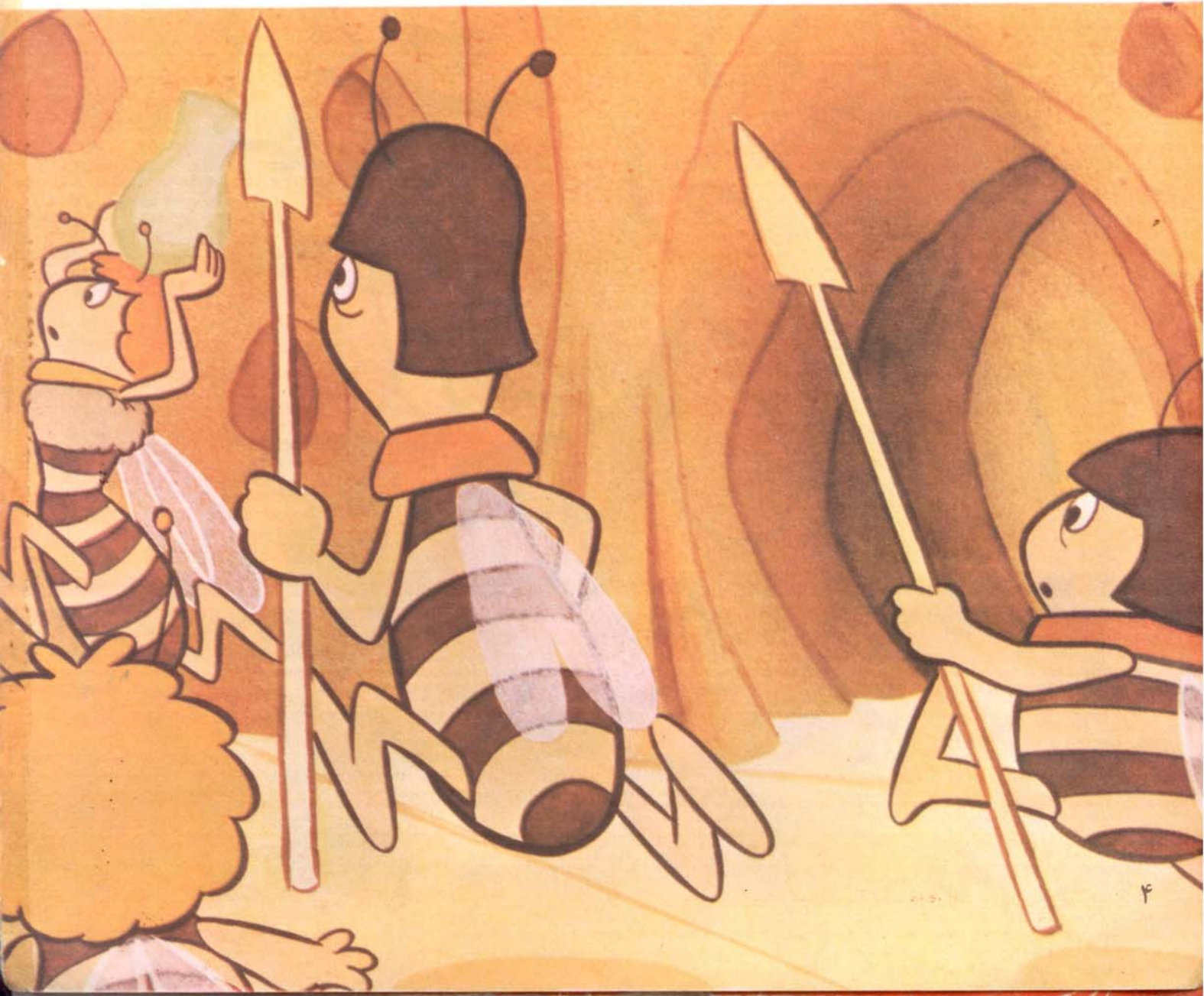
ہاچ زنیو عسل



۶
۲۰۲۰
۲۰۲۰
۲۰۲۰

بنام خدا
داستان اول: اولین درس

یکی بود، یکی نبود، آن روز در کندوی زنبوران عسل رفت و آمد زیادی جریان داشت. کم کم بهار می آمد و زمستان دیگر باید خداحافظی می کرد. درختان شکوفه می دادند و گلها از خواب بیدار می شدند. فصل بهار که فصل کار و کوشش برای زنبوران عسل بود کم کم شروع میشد. زنبوران می بایست به سراغ گلها بروند. شیره آنها





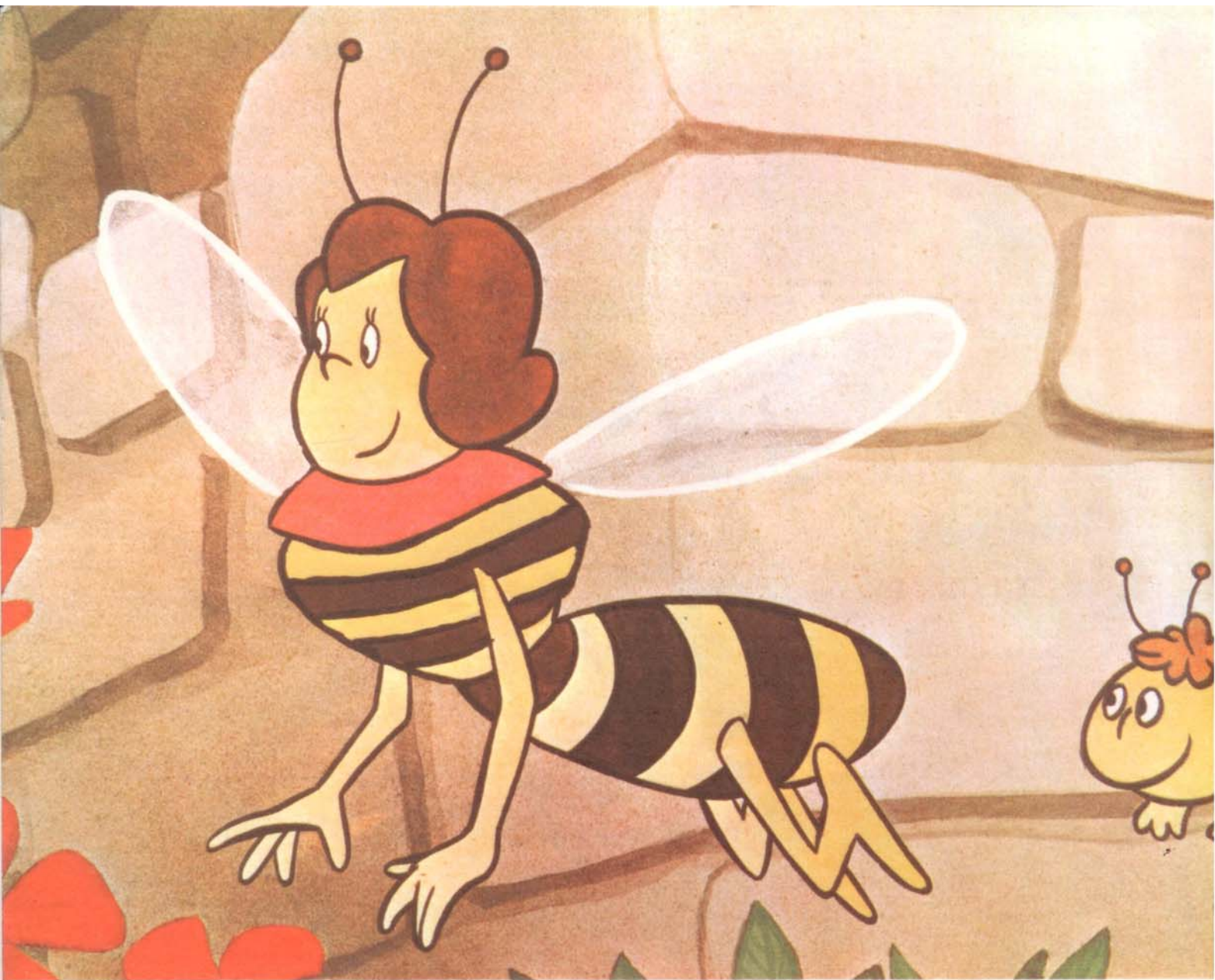
۳

را بمکند و عسل شیرین و خوشمزه را بسازند. همه زنبوران در حال تلاش بودند. به این طرف و آن طرف می‌دویدند، ظرفهای عسل را می‌آوردند. نگهبانان هم با دقت مراقب کندو بودند، تا غریبهای وارد نشود.

این دنیای کوچک ولی پر از شور و نشاط دنیای زنبوران عسل بود. دنیایی که در آن زنبورهای بسیار به دنیا آمده بودند و رشد کرده بودند.



در هر بهار، زنبوران کوچکی پا به این دنیای زیبا می گذاشتند، این زنبورهای کوچک بعد از به دنیا آمدن با کمک آموزگاری مهربان با دنیای اطرافشان آشنا می شدند. آموزگار به آنها یاد می داد که چطور عسل را از شیرۀ گلها بسازند. آموزگار فقط به آنها عسل درست کردن را یاد نمی داد، بلکه به آنها می گفت که چطور با همدیگر دوست باشند



و اگر کسی کار بدی انجام داد، او را راهنمایی کنند.
... بله، همانطور که گفتیم، هر بهار زنبورهای کوچکی به دنیا
می آمدند، و امسال هم زنبورهای تازه متولد شده باید با کمک آموزگارشان
با دنیای خارج از کندو آشنا شوند. دنیایی بزرگتر از کندویشان
دنیایی که در آن با گلهای واقعی و طرز درست کردن عسل آشنا

می‌شوند. آن روز زنبورهای کوچک خیلی خوشحال بودند. از همه بیشتر "هاج" بود که شادی می‌کرد. "هاج" زنبوری کوچک، باهوش و خیلی مهربان بود و البته خیلی هم دوست داشت که هرچه زودتر دنیای خارج از کندو را که آنهمه تعریفش را شنیده بود ببیند. صبح خیلی زود آموزگار، زنبورهای کوچک را که همه خندان و سرحال‌بودند، به‌صاف کرد و برای آنها سخن گفت: "زنبورهای کوچولو، از امروز ما مثل بقیه زنبورها یاد می‌گیریم که چطور عسل درست کنیم. ما باید برای دنیای کوچکمان زحمت بکشیم. برای اینکه همیشه شاد باشیم باید سعی کنیم که کسی را ناراحت و غمگین نکنیم. بدانید که دروغگویی و زور گفتن، دشمنان بزرگ زندگی ما هستند. هنگامی از زندگی لذت می‌برید که همدیگر را دوست بدارید. خب، بچه‌ها، حرکت کنیم. زنبوران عسل به‌ترتیب پشت سر آموزگار از کندو خارج شدند.

۶

آموزگار به‌اولین گل که رسید، کارش را شروع کرد. در حالیکه بقیه زنبور کوچولوها به‌او نگاه می‌کردند، او ظرف مخصوص عسل را برداشت و داخل شیره گل کرد. مقداری از آن را برداشت و بعد به زنبورهای کوچولو گفت: "بعد از آنکه ظرف مخصوص را از شیره گل پر کردیم، آن را داخل کندو می‌بریم و درون جاهای مخصوص می‌گذاریم تا کم‌کم عسل درست شود. حالا، شما هم شروع کنید."

زنبورهای کوچک از همه طرف با ظرفهای مخصوص به‌سوی گلها رفتند و دست‌بکار شدند هر سال که موقع کار کردن زنبورهای کوچک می‌رسید، آموزگار خوشحال می‌شد که می‌دید زنبورهای کوچولو کارها دوست دارند و می‌دانند برای چه تلاش می‌کنند.